



چالش‌های هژمونیک گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه پسایزده سپتامبر

هوشنگ صالحی، علیرضا رضایی، قاسم ترابی^۳

۳۵

چکیده

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فصل جدیدی در سیاست‌های داخلی و خارجی ایالات متحده آمریکا گشود، چرا که این کشور پس از پایان جنگ سرد از خلاء راهبرد امنیتی رنج برده و دچار بحران معنا شده بود. نومحافظه کاران پس از ۱۱ سپتامبر از فرصت بدست آمده استفاده کرده و لذا با بزرگنمایی خطر تروریسم به منظور خروج از بحران معنا در سطح بین‌المللی، برای تثبیت هژمونی و هژمونیک‌گرایی بهره برداری کردند. آمریکا بعد از این حادثه اهداف و سیاستهای جدیدی را در قبال تروریسم در سیاست خارجی در پیش گرفته است. از این زمان بعد تعریف جدیدی از امنیت ارایه کرد و در همین راستا، راهبرد حمله پیش‌دستانه و حمله پیشگیرانه را مطرح نمود. به عبارت دیگر راهبرد بازدارندگی دوره جنگ سرد جای خود را به راهبرد مداخله‌گرایی فزاینده پساجنگ سرد داد و این کشور به یکجانبه‌گرایی در عرصه‌ی بین‌المللی رو آورد. ایالات متحده آمریکا با تمرکز بر رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی در سیاست خارجی اش بر افزایش قدرت به منزله هدف و برای کسب جایگاه هژمونیک در عرصه نظام بین‌الملل تأکید نمود. این هژمونیک‌گرایی تک‌قطب سیاست خارجی سایر کارگزاران را متأثر ساخت. در این راستا پس از یازده سپتامبر شاهد چالش‌هایی در عرصه نظام بین‌الملل هستیم که بخشی از آن مرتبط با فروپاشی نظم مبتنی بر ساختار دوقطبی، و بخش دیگر نیز ناشی از شرایط جدید و نظام بین‌الملل پساجنگ سرد است. در این مقاله سعی بر آنست تا به این پرسش پاسخ داده شود که هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پسایزده سپتامبر با چه چالش‌های در خاورمیانه روبرو است؟ یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا، بسط حضور چین در خاورمیانه به عنوان رقیب، رشد گروه‌های تکفیری ضد هژمونیک و شکل‌گیری و تقویت محور مقاومت، مهمترین چالش‌های هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه در دوره پسایزده سپتامبر است. لذا استمرار هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه، ارتباط مستقیمی با کاهش چالش‌های مذکور از طریق اجماع بین‌المللی پیرامون الگوی مطلوب از نظم بین‌المللی دارد.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، نظام بین‌المللی، هژمونیک‌گرایی، یکجانبه‌گرایی.

دوره ۹، شماره ۴، پیاپی ۳۵
زمستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۰۴/۲۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۰۳

صص: ۳۱۴-۱۸۷

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش اندیشه‌های سیاسی)، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۲. دانشیار روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)

ir.alirezazaei@gmail.com

۳. استاد روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۱. مقدمه

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فصل جدیدی در سیاست‌های داخلی و خارجی ایالات متحده آمریکا گشود، چرا که این کشور پس از پایان جنگ سرد از خلاء راهبرد امنیتی رنج برده و دچار بحران معنا شده بود. نومحافظه کاران پس از ۱۱ سپتامبر از فرصت بدست آمده استفاده کرده و لذا با بزرگنمایی خطر تروریسم به منظور خروج از بحران معنا در سطح بین‌المللی، برای تثبیت هژمونی و هژمونیک‌گرایی بهره برداری کردند. آمریکا بعد از این حادثه اهداف و سیاست‌های جدیدی را در قبال تروریسم در سیاست خارجی در پیش گرفته است. سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، تحت تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سمت و سوی جدیدی یافت. در این چارچوب طرح دکترین جنگ پیش‌دستانه برای مقابله با تروریسم مطرح گردید. علاوه بر آن طرح کلی خاورمیانه بزرگ نیز هدایت‌کننده سیاست خارجی آمریکا بود. بعد از واقعه یازده سپتامبر چند ایده مبنای رفتار سیاست خارجی ایالات متحده در عرصه نظام بین‌الملل گردید که عبارتند از:

- الف) اولویت قائل شدن بر جنگ پیش‌دستانه و پیشگیرانه و پرهیز از انفعال و بی‌تحركی؛
 ب) تغییر رژیم‌بهترین و تنها پاسخ قابل اعتماد به تهدید رژیم‌های یاغی است؛
 ج) جلوگیری از دستیابی دولت‌های متخاصم به تسلیحات هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی؛
 د) دموکراتیک‌سازی و گسترش لیبرالیسم در جهت به قدرت رساندن رژیم‌های همسو در کشورهای هدف؛ برای مثال طرح خاورمیانه بزرگ. (میلر، ۱۳۸۷: ۱۵۲)

در دوره اول بوش در استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا، یک جنبه‌گرایی با محوریت قدرت نظامی بر چندجنبه‌گرایی و همکاری بین‌المللی با محوریت قدرت اقتصادی و تجاری غلبه کرده است. در واقع الگوی جدیدی از طرح ریزی سیاست خارجی آمریکا ابداع شده است که با اندکی تساهل و تسامح الگوی اقتدارگرایانه نامیده می‌شود. در این الگو، تروریسم، جایگزین کمونیسم دوران جنگ سرد شد؛ همچنین محور حرکت نیز در جهان اسلام براساس این سناریو، پدیده‌ای به نام تروریسم اسلامی که مصداق آن جهان اسلام و مسلمانان بودند، تعریف شد. از دیگر ویژگی‌های دکترین جدید بوش، احترام نگذاشتن به مقررات و قوانین بین‌المللی است. این دولت از ابتدای شروع به کار خود بسیاری از قوانین بین‌المللی را زیر پا گذاشت. خروج از پیمان زیست‌محیطی

کیوتو، خروج از پیمان ABM و مهم تر از اینها حمله به عراق و افغانستان بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل، نمونه‌های بارز و گویای این امر است. از سوی دیگر استراتژی جدید، ارزش کمی برای ثبات بین‌المللی قائل است. یک جانبه‌گرایان با دیدی واقع‌گرایانه بر این باورند که باید سختی‌های گذشته را به کناری نهاد. سیاست‌گزاران دولت بوش معتقدند ایالات متحده باید فراتر از تفکرات کهنه جنگ سرد حرکت کند حتی اگر این مساله به خروج آمریکا از پیمان ضد موشک‌های بالستیک یا مخالفت با اعضای دیگر پیمان‌های رسمی کنترل تسلیحات منجر گردد. اهداف آمریکا که در طرح خاورمیانه بزرگ تعقیب می‌شود به طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- نهادینه کردن حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه،
- ۲- تسلط بر بازار نفت و خارج کردن کنترل آن از قدرت اوپک،
- ۳- مهندسی جدید خاورمیانه برای تأمین اهداف خود،
- ۴- حفظ حضور اسرائیل و تأمین امنیت آن،
- ۵- کاهش هزینه‌های حضور آمریکا در منطقه،
- ۶- نفوذ و تسلط بر بازار عظیم منطقه،
- ۷- کنترل بنیادگرایی اسلامی. (دهقانی، ۱۳۸۳: ۴۸۵)

بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ «تروریسم» تفسیر جدیدی پیدا کرد. ساختار نظام فکری آمریکا در سیاست خارجی تغییر و به سوی یک نظام سلسله‌مراتبی امری و غیرمشروط سوق پیدا کرد. اولین پیامد این تغییر، گسترش مفهوم مبارزه با تروریسم بود که جرج بوش آن را در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱ در جمع نمایندگان کنگره آمریکا تبیین کرد و دولت‌ها را در مقابل انتخاب این گزینه قرار داد: «آنکه با ما نیست، علیه ما است!» و بعد از این اظهارات بود که، ۳ کشور ایران، عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت معرفی شدند. دکترین جدید امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر براساس مبارزه با تروریسم تبیین شد. این سخنان جرج بوش در اصل دکترین جدید امنیت ملی آمریکا بود، که توسط نزدیکان وی مانند «کاندولیزا رایس» و... تبیین شده بود. افکار نومحافظه‌کاران را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

❖ اخلاق‌گرایی! جستجوی جهانی که کاملاً مجاب شده که به بازآفرینی دوباره ارزش‌های آمریکایی نیازمند است.

- ❖ واقع‌گرایی؛ تأکید بر قدرت نظامی به عنوان نخستین عامل در شکل دهی به امور جهانی و نخستین انتخاب ما از عوامل قدرت.
- ❖ یکجانبه گرایی؛ سوءظن نسبت به سازمانهای بین‌المللی و بین‌الملل گرایی.
- ❖ مرکز توجه؛ تمرکز بر روی مسائل خاورمیانه و اسلام فراتر از سایر حوزه‌های جهانی.
- ❖ رهبری؛ بشر را نه نیروهای غیرشخصی، بلکه گفتمان تاریخی شکل می‌دهد. (Jackson & Towle, 2006:29-30)

دیدگاه‌های رایس، سیاست مداخله گرایی آمریکا را به بهانه مبارزه با تروریسم نهادینه کرد و ترجیح‌های حقوقی نیز به آن اضافه شد. تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان و عراق، با تعبیر جدیدی از ماده ۵۱ منشور نمونه بارز آن بود. در این راستا پس از یازده سپتامبر شاهد چالش‌هایی در عرصه نظام بین‌الملل هستیم که بخشی از آن مرتبط با فروپاشی نظم مبتنی بر ساختار دوقطبی، و بخش دیگر نیز ناشی از شرایط جدید و نظام بین‌الملل پساجنگ سرد است. لذا در این مقاله سعی بر آنست تا به این پرسش پاسخ داده شود که هژمونیک گرایی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پس از یازده سپتامبر با چه چالش‌های در خاورمیانه روبرو است؟ یکجانبه گرایی ایالات متحده آمریکا، بسط حضور چین در خاورمیانه به عنوان رقیب، رشد گروه‌های تکفیری ضد هژمونیک و شکل‌گیری و تقویت محور مقاومت، مهمترین چالش‌های هژمونیک گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه در دوره پس از یازده سپتامبر است. لذا استمرار هژمونیک گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه، ارتباط مستقیمی با کاهش چالش‌های مذکور از طریق اجماع بین‌المللی پیرامون الگوی مطلوب از نظم بین‌المللی دارد.

۲- رویکرد باراک اوباما به نظام بین‌الملل؛

پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و تأکید بر شعار تغییر سبب‌گردیده است بسیاری به این موضوع بیان‌دیشند که سیاست‌های ایالات متحده در زمان ریاست جمهوری او به

-
- ۱- Realism
 - ۲- Unilateralism
 - ۳- Focus
 - ۴- Leadership

چه سمت و سویی سوق پیدا خواهند کرد. در نگاه اواما موضوع افغانستان و پاکستان، تعامل مرحله‌ای با روسیه در خلع سلاح و افغانستان و موضوع هسته‌ای ایران؛ پیگیری مذاکرات صلح خاورمیانه با هدف حفظ و تعامل مثبت با رژیم اسرائیل و رها سازی انرژی آمریکا برای رسیدگی به موضوع هسته‌ای ایران، تغییر ماموریت در عراق، تنظیم و مهار چین در ابعاد تجاری و مالی، حفظ تعامل با اروپا اولویت دارد.

وی میراث‌دار حکومتی است که دربردارنده گفتمان قدرت و نظامی‌گری در سطح بین‌الملل و به‌ویژه در منطقه خاورمیانه است. حضور نظامی آمریکا در عراق و افغانستان و گفتمان قدرت مذاکره‌کنندگان سیاسی دولت آمریکا در مذاکرات سیاسی و هسته‌ای با کره‌شمالی و ایران نشان از این دارد که سیاست خارجی آمریکا به نوعی طرح‌ریزی شده است که با جابه‌جایی یک رئیس‌جمهوری خدشه‌ای بر آن وارد نمی‌شود. کیسینجر از کهنه‌کاران سیاست خارجی آمریکا هم چندی پیش به این موضوع اذعان کرده بود.

ورود اواما به کاخ سفید ابتدا تداعی‌کننده تغییر سیاست خارجی آمریکا و ایجاد یک دورنمای نوید بخش برای جامعه جهانی و ایجاد صلح و آرامش جهانی بوده است؛ تعطیلی زندان گوانتانامو، وعده‌های مربوط به خارج شدن نیروهای نظامی از افغانستان و عراق و تبلیغات رسانه‌ای در خصوص مذاکرات چند جانبه آمریکا با ایران و انصراف از پیش‌شرط‌های مربوط به مذاکرات هسته‌ای و ... به ظاهر نمونه‌هایی از وعده‌های اواما در تغییر سیاست خارجی آمریکا بوده است.

هیأت حاکمه آمریکا، از جمله باراک اواما دنیا و جهان سیاست را از دیدگاه قدرت می‌بینند و به یک نوع هرم قدرت اعتقاد دارند که در رأس این هرم آمریکا قرار دارد. به اعتقاد آنها رتبه دوم این هرم را کشورهایمانند چین، ژاپن، آلمان، فرانسه، انگلستان، روسیه و هند تشکیل می‌دهند. ردیف سوم شامل کشورهایمانند برزیل، ایران و تولیدکنندگان منابع گاز و نفت و قدرت‌های منطقه‌ای مانند مکزیک، آفریقای جنوبی و کره‌جنوبی هستند. رتبه چهارم متعلق به کشورهایمانند است که از دیدگاه آمریکا بدون صدمه ولی دارای مسئولیت هستند مثل سوئد، نروژ، فنلاند و سنگاپور. در ردیف آخر این هرم کشورهایمانند سودان، کنگو، بوسنی و هرزگوین، نیکاراگوئه و غیره قرار دارند. هیأت حاکمه آمریکا می‌خواهد این نوع هرم قدرت حفظ شود؛ آمریکا باید با این‌گونه دنیا سر و کار داشته باشد و دنیا باید این نوع آمریکا را بپذیرد. (دعاگویان، ۱۳۸۹)

در مجموع اصول سیاست خارجی اوپاما مشتمل بر این موارد است: تحلیلگران سیاست خارجی دموکرات معتقدند که مشکلات و تهدیدهای اصلی پیش روی آمریکا در قرن بیست و یکم، عبارتند از: تروریسم، تکثیر سلاحهای هسته‌ای، تغییرات جوی و وابستگی به سوختهای فسیلی. هسته مرکزی سیاست خارجی اوپاما و دموکرات، واژگون کردن دکترین بوش است. اوپاما اعتقادی به رهبری آمریکا در جهان یک قطبی ندارد. خروج نظامیان آمریکائی ظرف ۱۶ ماه آینده از عراق، تقویت نیروهای آمریکائی در افغانستان، تمرکز کانون توجه ارتش بر روی القاعده و متحدانش به نحوی که حتی مانند دوران حکومت بوش، نیروهای آمریکائی در مرزهای پاکستان هم به تعقیب افراد القاعده خواهند پرداخت، درگیر شدن بیش از پیش آمریکا در خاورمیانه، کاستن از عملیات نظامی آمریکا در خارج از مرزهای این کشور و بازگشت به سیاست نظامی دوران بیل کلینتون.

۳- رویکرد دونالد ترامپ به نظام بین الملل؛

دونالد ترامپ از جناح سنتی حزب جمهوریخواه موسوم به «جناح محافظه کار» است که به جریان پروتستانی - اونجلیکی راست افراطی امریکا (WASP) تعلق دارد. راست افراطی مجموعه‌ای از فرقه‌های پروتستان در امریکا است که اصولاً در کلیسای انجیلی ریشه دارند و از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ وارد سیاست شدند. این جریان بر عوامل داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی امریکا تأکید دارد و شدیداً معتقد به بازگشت امریکا به دوران عظمت گذشته و استثنائگرایی امریکایی است. ترامپ طی سخنرانی خود در کنگره امریکا در سال ۲۰۱۷ اظهار داشت: «وظیفه من نمایندگی دنیا نیست، وظیفه من این است که نماینده ایالات متحده امریکا باشم». (Crowley: ۲۰۱۶) از این نظر، سیاست خارجی ترامپ از منظر رئالیسم تهاجمی مبتنی بر منافع ملی امریکا خواهد بود. ترامپ به صراحت مخالف نقش رهبری جهانی امریکا است و به وضوح تعهدات بین المللی امریکا را زیر سؤال برده است.

از سوی دیگر ترامپ در سخنرانی برای اعضای کنگره امریکا اظهار داشت: «ما از شرکای خود در ناتو، خاورمیانه و اقیانوس آرام انتظار داریم نقشی مستقیم و معنی دار، هم در همکاری‌های نظامی و راهبردی و هم در پرداخت سهم عادلانه خود برای تأمین هزینه‌ها، بر عهده بگیرند» (Crowley: ۲۰۱۶) در تاریخ ۶ دسامبر ۲۰۱۷ م. علیرغم مخالفت رهبران کشورهای جهان اسلام و

جامعه بین المللی، انتقال سفارت امریکا از تلاویو به بیت المقدس را تأیید کرد و به این ترتیب اولین کشوری است که رسماً بیت المقدس (اورشلیم) را به عنوان پایتخت اسرائیل می‌شناسد. ترامپ رویکردی انتقادی و سختگیرانه برای تغییر سیاست‌های امریکا در منطقه و متمرکز ساختن آن بر تهدید ایران و گروه‌های تندروی اسلامی دارد. این تهدیدات از قبیل تهدید بالقوه برنامه تسلیحات هسته‌ای، برنامه مقابله دریایی در خلیج فارس، برنامه موشک‌های بالستیک، جنگ سایبری و حمایت ایران از شبه نظامیان بنیادگراست. به همین مناسبت ترامپ ضمن خروج از برجام، اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران را در دستور کار قرار داد. از سوی دیگر محدودسازی توان موشکی و نظامی ایران و فشار اقتصادی برای نداشتن دستیابی و حرکت ماشین جنگی ایران، با قدرت در دستور کار دولت ترامپ قرار گرفت. در همین باره، امریکا با واگذاری نقش و مسئولیت خود به عربستان و تقویت موقعیت اسرائیل در منطقه و تالش این دو کشور در ایجاد محور ضدایرانی در منطقه سعی کرده‌اند دوباره ایران را امنیتی کنند. در مجموع دو بازیگر تأثیرگذار در منطقه تاکنون توانسته‌اند با توجه به لابی‌های درون امریکا و روابط خاص با مقامات دولت ترامپ رویکرد خصمانه امریکا به ایران را تشدید کنند. این موارد نشان از درک این موضوع در امریکا است که این کشور از مزایای بین المللی خود بهره نبرده است. برآمدن این سیاست‌های شبهه‌ناک و واگرایی بر این عوامل زیر است:

- تأثیر منفی جهانی شدن پس از بحران مالی جهان سال ۲۰۰۸؛
 - پایین آمدن درآمد طبقات متوسط و کارگران و کاهش نرخ امید به زندگی جامعه سفیدها در امریکا؛
 - رشد جریان‌های ملی‌گرای پس از تبعات جهانگرایی؛
 - انتفاع کشورهای رقیب امریکا در بهره بردن از مزایای وابستگی متقابل؛
 - کسری موازنه تجاری و بدهی‌های خارجی آن. (یوسفی میانجی و دیگران، ۱۳۹۹: ۵۸)
- ایالات متحده امریکا برای دستیابی به برتری و تفوق در نظام بین الملل ویژگی‌های خاصی را دنبال میکند (کنترل بر مواد خام؛ کنترل بر واردات؛ کالاهای سایر کشورها را به بازار داخلی خود وابسته کند؛ کنترل بر منابع سرمایه، بازار سهام و نرخ ارز؛ کنترل بر کالاهایی که ارزش افزوده بالا دارد؛ پیشرو در توسعه و تولید تجهیزات نظامی در دنیا؛ قادر و مایل بودن به رهبری جهانی است. با توجه به ظرفیت و ماهیت بالای سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امریکا در تأثیرگذاری بر جریان‌های مختلف در مناطق مورد نظر، شاهد ایجاد شبکه‌ای از اتحادها و ائتلافات منطقه‌ای تحت

رهبری و هدایت آمریکا و تقویت قابلیت‌ها، ظرفیتها و آمادگی لازم برای واگذاری مسئولیت به متحدین جهت رویارویی با چالشهای امنیتی نوظهور خواهیم بود. آمریکا به ضرورت حفظ موقعیت، امنیت و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی خود، ناگزیر به کنترل و نفوذ خود در خاورمیانه است تا نفوذ هژمون‌های بالقوه را در مناطق مورد مناقشه از جمله خاورمیانه کاهش دهد. (یوسفی میانجی و دیگران، ۱۳۹۹: ۵۸)

۴- رویکرد جو بایدن به نظام بین‌الملل؛

به طور کلی نگاه دموکرات‌ها به ساختار بین‌المللی تکثرگرایانه و مبتنی بر ایجاد امنیت با همکاری‌های مشترک است. جمهوری خواهان نیز به ایجاد امنیت با همکاری‌های مشترک معتقدند، اما اولویت‌شان تأمین امنیت از طریق افزایش قدرت ملی است.

دموکرات‌ها جهت دست یافتن به اهداف خود همکاری با سازمان‌های بین‌المللی و قدرت‌های جهانی را لازم می‌دانند تا به یک اجماع جهانی برسند. در مقابل جمهوری خواهان به همکاری با سازمان‌های بین‌المللی چندان توجهی نمی‌کنند و بیشتر نگاه ایزاری به قدرت‌های دیگر دارند. به عنوان مثال به حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ با وجود مخالفت سازمان‌های بین‌المللی و اکثر قدرت‌های دیگر و همچنین خروج آمریکا از پیمان آب و هوایی پاریس در دوران ترامپ می‌توان اشاره کرد. لذا خطوط اصلی سیاست خارجی (اعلامی و نه لزوماً عملی) ایالات متحده آمریکا در دوره جو بایدن به طور خلاصه شامل موارد ذیل است:

اول: بین‌الملل‌گرایی؛ سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ متأثر از ناسیونالیسم آمریکایی و معطوف به شعار نخست آمریکا عدم تمایل به بین‌الملل‌گرایی داشت و از دید بسیاری این وضعیت باعث شد جایگاه هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل مخدوش شود. بایدن در سخنرانی خود از بازگشت به بین‌الملل‌گرایی گفت و اعلام کرد که می‌خواهد آمریکا را به عرصه بین‌المللی بازگرداند. به زعم او: "آمریکا بازگشته است". معنی این سخن آن است که برخلاف دوره قبل، ایالات متحده به مسایل جهانی کماکان ورود خواهد کرد و در ایفای نقش پلیس جهانی باقی خواهد ماند. بایدن معتقد به بازیابی نقش آمریکا در نهادهای بین‌المللی است.

دوم: ائتلاف سازی و اجماع؛ دومین مولفه سیاست خارجی آمریکا در دوره بایدن تاکید بر ائتلاف سازی و بازسازی ائتلاف‌های قبلی و همکاری و هماهنگی با متحدان برای پیشبرد اهداف و سیاست‌های جهانی است. بر خلاف دوره ترامپ که اصولاً آمریکا علاقه‌ای به ائتلاف و کنش‌های جمعی نداشت، بایدن تصمیم گرفته که ضمن بازسازی و احیای ائتلاف‌های قبلی آمریکا که به شدت در دوره ترامپ آسیب دید، برای رتق و فتق امور جهانی و حل مشکلات و چالش‌ها به همکاری با متحدان بپردازد. به زعم بایدن: "ما ائتلاف‌های خود را بازسازی خواهیم کرد و بار دیگر با دنیا ارتباط خواهیم گرفت، نه برای بررسی چالش‌های گذشته، بلکه چالش‌های امروز و فردا". از نظر بایدن چالش‌های جهانی مانند کرونا، تغییرات آب و هوایی و اشاعه تسلیحات هسته‌ای، تنها با همکاری ملت‌ها قابل حل هستند و آمریکا به تنهایی از پس آنها بر نمی‌آید. به قول او ائتلاف‌ها، بزرگترین دارایی آمریکا هستند. تاکید بر حرکت‌های دسته جمعی در قالب ائتلاف‌ها انتظارات متحدان سستی آمریکا را برآورده می‌سازد که در دوره ترامپ به شدت مخدوش شد. هرچند باید منتظر ماند و سیاست خارجی اعمالی آمریکا را نیز مشاهده کرد که آیا واقعا تمایلی به این رویکرد دارد یا نه.

سوم: سیاست خارجی دیپلماسی محور؛ بایدن تمایل زیادی داشت که نشان دهد سیاست خارجی در دوره او دیپلماسی محور خواهد بود. دلیل این امر را می‌توان در تقابل با دوره ترامپ ارزیابی کرد که به اخذ تصمیمات عجولانه و پیش بینی ناپذیر در سیاست خارجی مشهور بود. به نظر می‌رسد بایدن در تاکید بر این موضوع علاقمند است به دنیا نوید تاکید بر گفتگو، مذاکره و دیپلماسی در اتخاذ هر تصمیمی را بدهد و اینکه عصر تصمیمات و اقدامات آنی و دفعی به سر آمده است. کما اینکه مجدداً تاکید می‌کند که دیپلماسی بازگشته است. هرچند این مولفه بیشتر در تثبیت بین الملل گرایی و ائتلاف سازی به کار می‌آید. رویکرد به نظام بین الملل و هماهنگی و همکاری در حل موضوعات جهانی قطعاً نیازمند سازوکارهای دیپلماتیک است. به عقیده بایدن دیپلماسی همیشه در تدوین سرنوشت آمریکا حیاتی بوده است.

چهارم: دفاع از ارزش‌ها؛ بایدن نیز همچون اسلاف دموکراتش بر پیگیری و ترویج ارزش‌های آمریکایی و غربی در جهان تاکید کرد. آنجا که بر محافظت از ارزش‌های دموکراتیک آمریکا، دفاع از آزادی، دریافتن فرصت‌ها، تحقق حقوق جهانی، احترام به حاکمیت قانون و رفتار مطابق با شان و کرامت انسانی تاکید می‌کند و آن‌ها را مزیت نسبی آمریکا می‌خواند. در ذیل دفاع از ارزش‌ها مشخص

ترین موضعگیری را علیه کودتای نظامی در میانمار اتخاذ کرد، از سرکوب ناراضیان و هواداران ناوالنی در روسیه به شدت انتقاد کرد، از ادامه خشونت‌ها در جنگ یمن انتقاد کرد و از عزم آمریکا گفت که با دیپلماسی به دنبال پایان دادن به جنگ یمن و فاجعه انسانی آن خواهد بود. به همین دلیل ضمن تاکید بر حمایت از عربستان در مقابل حملات موشکی و پهپادی از توقف فروش تسلیحات به عربستان هم سخن گفت.

پنجم: مشخص کردن تهدیدها و دشمنان؛ بایدن در سیاست خارجی رونمایی شده اش به صراحت از تهدید چین و روسیه صحبت کرد تا دقیقاً مشخص شود که همچون گذشته این دو کشور را کماکان تهدید ایالات متحده می‌داند. اقتدارگرایی، بلندپروازی‌های روزافزون برای رقابت با آمریکا، عزم برای ایجاد اختلال و خرابکاری در دموکراسی، سوء استفاده‌های اقتصادی، اقدامات تهاجمی و قهری، و حملات علیه حقوق بشر و دارایی‌های معنوی و حکمرانی بین‌المللی از جمله اتهامات بایدن به چین بود. در خصوص روسیه نیز بایدن از صحبت شفاف با پوتین گفت که به او متذکر شده با سلف خود متفاوت است و اینکه روزهای کوتاه آمدن آمریکا در برابر تجاوزات روسیه در قالب مداخله در انتخابات، حملات سایبری، مسموم کردن شهروندان و ... به پایان آمده است. به گفته رییس جمهور آمریکا آن کشور در بالا بردن هزینه‌ها بر روسیه و دفاع از دوستان و منافع حیاتی تعلل نخواهد کرد. (فلاحی و حیدری، ۱۳۹۷: ۲۵۴)

۵- چالش‌های هژمونیک گرایي ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پسایزده سپتامبر

همانگونه که بیان شد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، برای بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل و سیاستمداران نویدبخش ایجاد یک نظام جدید بین‌المللی بود، چرا که سقوط یکی از دو ابرقدرت بین‌المللی، باعث کاهش درگیری‌ها در مناطق مختلف به عنوان زیرسیستم نظام بین‌الملل می‌شد. در گذار از ساختار دوقطبی، آمریکایی‌ها خود را پیروز جنگ سرد دانسته و تلاش نمودند تا موقعیت خود را در نظام بین‌الملل تثبیت کنند. این امر به مفهوم تلاش دولتمردان آمریکایی برای تثبیت هژمونی خود در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد بود. اما هنگامی که ساختار قدرت در سیاست بین‌الملل تغییر می‌یابد در آن شرایط امکان و بستر همکاری‌ها و چالش‌های جدیدی به وجود آمده و الگوی روابط بین‌بازیگران خارج از ساختار سنتی تنظیم خواهد شد. در این راستا پس

از پایان جنگ سرد با رویکرد یکجانبه گرایانه ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین الملل، بویژه پس از حادثه یازدهم سپتامبر شاهد چالش‌هایی در عرصه نظام بین الملل هستیم که بخشی از آن مرتبط با فروپاشی نظم مبتنی بر ساختار دوقطبی و بخش دیگر نیز ناشی از شرایط جدید و نظام بین الملل پسایزده سپتامبر است. این چالش‌های در برابر هژمونیک گرایی ایالات متحده آمریکا را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف- یکجانبه گرایی و هژمونیک گرایی ایالات متحده آمریکا

یکجانبه گرایی ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد مهمترین چالش ساختاری نظام بین الملل پساجنگ سرد می‌باشد. این یکجانبه گرایی، به سبب نبود توازن قوا میان قدرتهای بزرگ، پیامدهایی را برای ایجاد نظم در بستر نظام بین المللی بدنبال داشت. اندیشه یکجانبه گرایی گویای این موضوع است که آمریکا در رویارویی با مسائل بین المللی و جهانی، بر راه حل‌های یکسویه، فنی و نظامی تأکید بیشتری خواهد داشت، تا راهکارهای سیاسی همکاری جویانه و مبتنی بر چندجانبه گرایی. در نتیجه پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد، این کشور سعی نموده جهت گسترش هژمونی اش در نظام بین الملل، نسبت به برداشت خود از برخی از معاهدات، رژیم‌های بین المللی، قواعد حقوق بین الملل و... که میراث ساختار نظام بین الملل جنگ سرد بود، تجدید نظر نماید. استدلال اش هم این بود که این موارد در شرایط جدید نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جدید و متفاوت باشد. دنیای جدید نیاز به قوانین و معاهدات جدید دارد، به شرط آنکه هژمونی ایالات متحده آمریکا را محدود و مقید نکند. برخی موارد یکجانبه گرایی آمریکا عبارتند از:

- رد کنوانسیون تغییرات آب و هوایی کیوتو،
- عدم موافقت با تأسیس دیوان کیفری بین المللی،
- رد قرارداد اتاوا مبنی بر منع استفاده از مین‌های ضد نفر،
- خروج از پیمان ضد موشک‌های بالستیک،
- ایجاد و مبنای قرار دادن تز دفاع پیشدستانه و پیشگیرانه و حمله به افغانستان و عراق. (رضائی،

(۱۳۹۶: ۲۸)

یکجانبه گرایی ایالات متحده آمریکا در نظام بین الملل پساجنگ سرد، بویژه در نظام بین الملل پسایزده سپتامبر به خوبی در اسناد استراتژی امنیت ملی این کشور هم به طور کامل مشهود است.

دولت‌ها زمانی درصدد موازنه بر می‌آیند که قدرت در جایی بیش از اندازه متمرکز شده باشد، زیرا نامتقارن بودن قدرت، دولت‌های ضعیف‌تر را در معرض خطر سلطه دولت‌های قدرتمندتر قرار می‌دهد. این گفته هم که هنوز هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل تداوم دارد، به معنای عدم شکل‌گیری رفتاری موازنه‌طلبانه از سوی دولت‌های دیگر نیست، زیرا نباید تلاش برای موازنه را (که خود یک رفتار در سطح کشوری محسوب می‌شود) با دستیابی عملی به موازنه (که یک پیامد نظام مند محسوب می‌شود) اشتباه گرفت. دوم آنکه، نظم موازنه محور در دوران معاصر را در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا میتوان در دو محور مطرح و بررسی کرد:

الف) نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت؛ که درصدد استفاده از قدرت نظامی، اتحادها یا هر دوی آنها، برای متوقف ساختن قدرت هژمونی می‌باشد؛ در این نظم دولت‌ها با وارد شدن به محور ضد هژمونیک، از اینکه از سوی قدرت هژمون مورد حمله قرار گیرند ترسی ندارند. بنابراین توانایی‌های نظامی شان را تقویت نموده و آن را برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل به حداکثر می‌رسانند. به عبارت بهتر دولت‌ها سعی می‌کنند با استفاده از ساختارهای نظامی (موازنه درونی) یا از طریق شرکت در ائتلاف‌های ضد هژمونیک (موازنه بیرونی) و یا هر دو، دولت‌های قوی‌تر را مهار سازند. به نظر می‌رسد روسیه در حال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت، در نظام بین‌الملل کنونی و در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌باشد.

ب) نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم؛ که از پیامدهای یکجانبه‌گرایی هژمونیک و از اشکال جدید موازنه است، نام برد. در این نظم راهبردهایی که جهت محدود ساختن قدرت هژمون به کار برده می‌شود، صلح آمیز است، چرا که می‌خواهد از تأثیر مخربی که برتری هژمون می‌تواند برایش داشته باشد، بپرهیزد. راهبردهایی نظیر استفاده از نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی، در کنار تقویت بنیه اقتصادی مورد استفاده قرار گیرد. البته تقویت بنیه اقتصادی، می‌تواند پایه‌ای برای موازنه سخت در آینده هم باشد. به نظر می‌رسد چین در حال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم، در نظام بین‌الملل کنونی و در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌باشد. به همین جهت علیرغم آنکه بسیاری از چینی‌ها اعتقادی به طولانی بودن قدرت آمریکا ندارند، ولی با اکراه ماهیت تک قطبی نظام بین‌الملل را پذیرفته‌اند. اما قصد رویارویی مستقیم با آن کشور را ندارد، بلکه سعی می‌کند با افزایش

هزینه‌های رهبری ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌المللی بدون رویارویی مستقیم، به کسب جایگاه خود در سطح نظام بین‌المللی بپردازد. (رضائی، ۱۳۹۱: ۳۹)

ب) چالش چین و بسط حضور این کشور در خاورمیانه به عنوان رقیب

با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی ایالات متحده آمریکا مدعی کسب جایگاه قدرت بلامنازع و قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل گردید، بازیگری که توانایی جهت‌دهی به قواعد و رویه‌های بین‌المللی را به‌تنهایی داراست. با این همه سایر قدرتهای بزرگ با به چالش کشیدن آمریکا، تلاش‌ها خود را برای تغییر این شرایط را با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت و استراتژیک ادامه دادند. این بازیگران همیشه به‌عنوان یک رقیب بالقوه جایگاه برتر آمریکا را تهدید می‌کردند. چین یکی از این قدرتهای بزرگ است که توانایی‌های بالقوه این کشور برای تبدیل شدن به ابرقدرت و اشغال جایگاه فعلی آمریکا، باعث نگرانی استراتژیست‌ها و مقامات آمریکایی شده است. در نتیجه ایالات متحده در دهه دوم قرن بیست و یکم تمرکز استراتژی امنیت ملی خود را از خاورمیانه به شرق آسیا انتقال داد تا بتواند با این تهدید بالقوه مقابله کند.

ظهور چین در مقابل آمریکا چالش‌هایی را برای قدرت هژمون ایجاد کرده است. این چالش‌ها در پنج حوزه اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و سایبری قابل تحلیل است. چرا که افزایش قدرت ملی چین در این پنج حوزه به‌صورت آشکار چالش و تهدیدی اساسی برای جایگاه برتر ایالات متحده در میان قدرت‌های جهانی است. تغییر سیاست خارجی آمریکا در مواجهه با چین ناشی از احساس خطر آمریکا در قبال قدرت گرفتن چین است. آمریکا به عنوان دولت پیشرو در محیط جهانی پیشرو بودن، امنیت و منافع خود را در جلوگیری از افزایش قدرت روزافزون چین میداند. قدرتی که میتواند در آینده زمینه جایگزینی چین به جای آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی را فراهم آورد. در زمینه اقتصادی به عنوان یکی از مؤلفه‌های شکل دهنده به قدرت، چین رشد زیادی داشته که پیش‌بینی نهادهای آمریکایی حاکی از آن است طی سالهای آینده چین به بزرگترین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد. در حال حاضر بسیاری از تحلیلگران روابط بین‌الملل سخن از تولد اجماع پکن در مقابل اجماع واشنگتن می‌گویند که به معنی نظم چینی اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. این رشد قدرت اقتصادی در کنار رشد قدرت نظامی و صرف بودجه‌های کلان در این زمینه میتواند نشانه‌های معناداری برای تحلیلگران باشد؛ رشد قدرت نظامی چین نیز در دوره اخیر بسیار پرشتاب بوده است به گونه‌ای

هزینه‌های نظامی این کشور در سال ۲۰۱۳ تا حدود ۶۷۶,۱۱۴ میلیارد دلار افزایش یافت. که میتوان رشد سالانه ۱۱ درصد را نسبت به سال پیش از آن مشاهده کرد. در عرصه فناوریهای نظامی نیز چین دستاوردهای قابل توجهی را داشته است به طوریکه موشک‌های کروز چینی سه برابر نمونه مشابه آمریکایی برد دارند. در کنار این امر چین به سومین قدرت فضایی جهان تبدیل شده است و برنامه‌های جاه طلبانه‌ای را در این حوزه در پیش گرفته است که از جمله آنها میتوان به سرمایه گذاری برای ساخت یک ایستگاه فضایی بزرگ، آغاز به کار پروژه موقیعت یاب بایدو ۲ و همچنین پروژه‌هایی برای مدیریت زباله‌های فضایی اشاره کرد. در کنار این موارد باید به قدرت سیاسی و ظهور چین به عنوان یک بازیگر مستقل و مؤثر در عرصه بین الملل اشاره داشت. نمونه‌هایی از تلاش‌های چین برای شکل دهی به مسیری متفاوت از غرب در حل مسائل بین المللی را میتوان در نقش آفرینی‌های چین در پیمان همکاری‌های شانگهای و گروه بریکس مشاهده کرد. اما مسئله مهمتر سیاستی است که چین برای حل بحران سوریه اتخاذ کرده است و نشان از تغییر سیاست عدم مداخله و دیپلماسی بی سروصدای چین در محیط بین المللی دارد. قدرت نرم و فرهنگ اصیل چینی نیز یکی از موارد به چالش کشیده شدن هژمونی غرب است که شرایط را برای ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت فراهم کرده است. فرهنگ مبتنی به آئین کنفوسیوسی که ترویج دهنده صلح و آرامش است، توانسته برند بسیار مناسبی برای چینی‌ها تحت عنوان ظهور مسالمت آمیز فراهم آورد و مانعی اساسی در برابر پروژه چین هراسی آمریکا به وجود آورد. همچنین پیشرفت‌های شگرف چین در زمینه سایبری و شتاب بالای آنها زنگ خطر را برای آمریکایی‌ها به صدا درآورده است. این مسئله بدین دلیل است که چینی‌ها بخش زیادی از اینترنت خود را درون شبکه‌ای ملی محصور کرده‌اند اما ایالات متحده به سرورهای جهانی وابسته است که در دسترس حمله چینی‌ها قرار دارد. دولت چین از سال ۲۰۱۲ توجه ویژه‌ای را به بخش سایبری نموده که موجب شتاب کم سابقه برنامه سایبری این کشور شده است. رئیس جمهور شی حوزه سایبر را یکی از اولویتهای ملی کشور اعلام کرده است. با نگاهی واقعگرایانه و مبتنی بر واقعگرایی ظهور و سقوط، این موارد میتواند پیشرو بودن و امنیت آمریکا را تهدید کند که به همین منظور آمریکا به اقدامات بازدارنده دست زده است. سیاست چرخش به سوی آسیا و آسیا محوری واکنشی است که آمریکا به این افزایش قدرت چین نشان داده است و علت این تغییر استراتژی آمریکا را باید در افزایش قدرت چین دانست. (حسن خانی و مسرور، ۱۳۹۶: ۱۷۹)

چین در حال حاضر از شورای همکاری خلیج فارس (GCC) و ایران با سرمایه گذاری برای دسترسی به نفت استقبال می‌کند. این کشور همچنین به دنبال گسترش طرح کمربند و جاده در خاورمیانه است، هرچند پروژه‌های زیرساختی و ساختمانی خود را در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و سایر بخش‌های منطقه افزایش می‌دهد. منافع چین در خاورمیانه اکنون با منافع این کشور در جنوب صحرای آفریقا رقابت می‌کند. چین در حال حاضر ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در جنوب صحرای آفریقا دارد در حالی که در خاورمیانه و شمال آفریقا ۲۷۳ میلیارد دلار است. با استقبال منطقه از پکن، ایالات متحده نباید بیکار نگاه کند. چین با «عربستان سعودی، ترکیه، امارات متحده عربی، بحرین و عمان - همه جاهایی که ایالات متحده دارای روابط قوی سیاسی، نظامی و اقتصادی است، قراردادهایی امضا کرده است.» چین و خاورمیانه دوستان طبیعی نیستند، رفتار با مسلمانان در سین کیانگ از رهبران منطقه دور نیست. بنابراین، حتی اکنون نیز امکان رقابت با چین در منطقه برای آمریکا وجود دارد. ایالات متحده می‌تواند از رفتار چین با جمعیت مسلمان خود سرمایه گذاری کند، شکست‌های قبلی کشورهای را که تصمیم به پیوستن به BRI داشتند برجسته کند و جایگزین‌های قابل مقایسه‌ای برای فناوری چین ارائه دهد. اولین کاری که ایالات متحده باید انجام دهد تعامل با خاورمیانه بر اساس شرایط منطقه است. ایالات متحده در سیاست خارجی موضعی دوتایی در قبال خاورمیانه اتخاذ کرده است: «همه درون یا همه جانبه». در عوض، ایالات متحده باید با خاورمیانه تعامل داشته باشد، همانطور که خاورمیانه دوست دارد درگیر شود. این به معنای تحسین یا مباحثات با خواسته‌های منطقه نیست. در عوض، ایالات متحده باید موضع سوم را انتخاب کند و تعامل و سرمایه گذاری دیپلماتیک جدی را دنبال کند که ایالات متحده را در درازمدت به منطقه متعهد می‌کند. این می‌تواند از طریق از سرگیری همکاری نظامی یا از طریق همکاری اقتصادی انجام شود. این منجر به توصیه سیاست دوم برای ایالات متحده، گسترش سرمایه گذاری و همکاری اقتصادی با منطقه می‌شود. چین با شرکت‌های چینی که فناوری، توسعه زیرساخت‌ها، انرژی هسته‌ای و تجدیدپذیر، مالی، لجستیک، تولید تسلیحات و مخابرات را ارائه می‌کنند، سرمایه گذاری زیادی در شورای همکاری خلیج فارس انجام می‌دهد. برای جلوگیری از پیچیده شدن منطقه در یک «پتوی نظارتی» چینی، غرب باید جایگزین‌های فن‌آوری و انرژی معتبر و موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد (FTA) را در اختیار شورای همکاری خلیج فارس قرار دهد. قراردادهای آزاد تجاری شاید بهترین

جایگزینی باشد که ایالات متحده می‌تواند برای تجارت و سرمایه‌گذاری روزافزون خود با چین به شورای همکاری خلیج فارس ارائه دهد. قراردادهای آزاد تجاری به شرکت‌های آمریکایی این امکان را می‌دهد تا در طیف گسترده‌ای از صنایع، که مهم‌ترین آن‌ها فناوری است، در برابر شرکت‌های چینی کامل شوند. موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد مشارکت تجاری و سرمایه‌گذاری‌های خلیج فارس را ترویج و تشویق می‌کند. علاوه بر این، آنها همچنین به عنوان الگوی خوبی برای کمک به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در ایجاد ظرفیت بوروکراتیک و نهادی برای مشارکت در این مذاکرات و مشارکت‌ها عمل می‌کنند، که بعداً می‌توانند با سایر کشورها از جمله چین، به ویژه در مورد مسائل نظارتی استفاده کنند.

دونالد ترامپ چین را در مرکز برنامه سیاست خارجی خود قرار داد. در دوران تصدی وی، ایالات متحده تعرفه‌های اضافی بر کالاهای چینی وضع کرد و شاهد حداقل ۲۱۰ اقدام عمومی مرتبط با چین بود که حداقل ۱۰ بخش را در بر می‌گرفت. در یک رویکرد کلان‌دولتی بایدن هم استراتژی سختگیرانه ترامپ در قبال چین را حفظ کرد و از تداوم تمرکز بر حزب کمونیست چین خبر داد. در حالی که این باراک اوباما، رئیس‌جمهور سابق بود که برای اولین بار قصد خود را برای چرخش به آسیا اعلام کرد، این تغییر بیشتر باید به ترامپ و اکنون بایدن نسبت داده شود. با وجود شباهت در جهت، تفاوت‌هایی بین استراتژی ترامپ و بایدن در قبال چین وجود دارد. به طور بحرانی، در حالی که دولت ترامپ، چین را کانون اصلی سیاست خارجی ایالات متحده قرار داد، دولت بایدن به طور رسمی سیاست خارجی ایالات متحده را به چین تغییر داد و از خاورمیانه دور کرد. جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی، کارکنان امنیت ملی را در ادارات خاورمیانه و آسیا تغییر ساختار داده است - تیم اختصاص داده شده به خاورمیانه را کوچک کرده و واحدی را که سیاست‌های ایالات متحده را در قبال منطقه وسیع جهان از اقیانوس هند تا منطقه هماهنگ می‌کند، افزایش داده است. اقیانوس آرام... تغییرات اساساً ساختار شورای امنیت ملی دوران اوباما را تغییر می‌دهد، جایی که ریاست خاورمیانه بسیار بزرگتر از اکنون بود و سبد آسیایی توسط تعداد انگشت شماری از کارکنان جوان تر مدیریت می‌شد. شورای امنیت ملی اکنون به این بهانه عمل می‌کند که چین و روسیه چالش‌های اصلی را پیش روی ایالات متحده، غرب و نظم بین‌المللی لیبرال قرار می‌دهند و بزرگترین چالش امنیتی آمریکا در آینده هستند.

واشنگتن باید متوجه باشد که رتبه بندی مناطق جهان از نظر ارزش آنها در برابر سرفصل‌های ایالات متحده در مجلاتی که از بی ربط بودن خاورمیانه ابراز تاسف می‌کنند، نه تنها پیش پا افتاده بلکه به شدت گمراه کننده هستند، دشوار است. جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی، در فارن افرز نوشت که دیپلماسی در خاورمیانه می‌تواند در جایی موفق شود که مداخلات نظامی گذشته آمریکا شکست خورده باشد. سالیوان توصیه کرد که آمریکا باید از دیپلماسی منطقه‌ای به جای دخالت نظامی برای پیشبرد منافی که به دقت انتخاب شده است استفاده کند. چیزی که سالیوان متوجه نمی‌شود این است که دیپلماسی منطقه‌ای بدون ایالات متحده شروع به حرکت کرده است. تا کنون، ایالات متحده. تنها نشان دهنده بی‌علاقگی و تمایل خود به جدایی بوده است. در حال حاضر، ایالات متحده باید تمرکز خود را بر رسیدن به مشارکت خود متمرکز کند. ایالات متحده خاورمیانه را در یک تمایل خودخوانده برای تعهد به چین رها کرد. با این حال، با انجام این کار، به چین و خاورمیانه اجازه داد تا به یکدیگر متعهد شوند. از آنجایی که ایالات متحده در جستجوی قدرت رو به رشد چین برای مقابله است، نیازی نیست به جایی که در حال ترک آن است نگاه کند. سیاست خارجی ایالات متحده در حال تغییر در اولویت‌ها است و پویایی قدرت جهانی با آن تغییر می‌کند. پس از یک دوره مشغله طولانی مدت با خاورمیانه، ایالات متحده از کاهش علاقه خود به منطقه خبر داده است. در عوض، چین (و به طور گسترده‌تر منطقه آسیا-اقیانوسیه) به عنوان کانون جدید ظاهر شده است. هم چین و هم خاورمیانه این تغییر را به رسمیت می‌شناسند. پکن در حال آماده شدن برای مقابله با آنچه که به عنوان تهدید کلیدی برای صعود خود در نظام بین‌المللی می‌داند، آماده می‌شود، در حالی که خاورمیانه با خلاء قدرت روبروست. (Commuri: 2023)

ج) چالش رشد گروه‌های تکفیری ضد هژمونیک

از زمان حملات ۱۱ سپتامبر، نگرانی احزاب اسلامگرا به نگرانی در مورد افراط گرایی مذهبی به عنوان محرک اصلی سیاست ایالات متحده در قبال خاورمیانه تبدیل شد. گسترش گروه‌های افراطی مذهبی مانند القاعده و دولت اسلامی (داعش) و حملات خشونت آمیز که بر اساس دین توجیه می‌شوند، ماهیت و میزان تعامل ایالات متحده با منطقه خاورمیانه را عمیقاً شکل داده است. با توجه به تحولات اخیر، دو حوزه موضوعی که به سیاست اسلام گرایانه در خاورمیانه مربوط می‌شود، برجسته می‌شود.

الف- جهت‌گیری سیاست دولت‌های اسلام‌گرا: جهت‌گیری سیاست یکی از دغدغه‌های اصلی احزاب اسلام‌گرا است. گفتمان سیاسی محافظه‌کار احزاب اسلام‌گرا بسیاری را متقاعد کرد که سیاست‌های آنها منعکس‌کننده اعتقادات ایدئولوژیک آنهاست. در طول دهه گذشته، احزاب اسلام‌گرا نشان داده‌اند که رویکرد آنها به سیاست‌گذاری عمدتاً عمل‌گرایانه بوده است. آنها توانایی تشخیص محدودیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نشان داده‌اند و در راستای این محدودیت‌ها عمل کرده‌اند. سیاست‌های اتخاذ شده توسط این احزاب هر چیزی جز رادیکال بوده است. در حالی که برنامه‌های آنها نسبت به همتایان سکولارشان کمتر تکثرگرا بوده است، احزاب در سراسر طیف سیاسی از نظر تکثرگرایی، دموکراسی و حقوق اقلیت‌ها در منطقه خاورمیانه عملکرد ضعیفی داشته‌اند. در واقع، فروپاشی دموکراسی بیشتر از طریق دستان بازیگران سکولار اتفاق افتاده است تا اسلام‌گرایان. از این رو، مهم است که پراگماتیسم سیاسی احزاب اسلام‌گرا را به رسمیت بشناسیم و این عمل‌گرایی را به سمتی هدایت کنیم که اصلاحات دموکراتیک و کثرت‌گرایانه با منافع سیاسی اسلام‌گرایان همسو باشد.

ب- تعامل با اسلام‌گرایان: مقاومت برای پذیرش وجود و برجستگی سیاست اسلام‌گرایان - و در نهایت تعامل با آن - در سراسر منطقه خاورمیانه باقی می‌ماند. با این حال احزاب سیاسی اسلام‌گرا واقعیت چشم‌انداز سیاسی تقریباً در تمام کشورهای خاورمیانه هستند. مهم است که بدانیم قدرت انتخاباتی اسلام‌گرایان نشان‌دهنده محبوبیت آنهاست. شکست در تعامل با این بازیگران در منطقه احتمالاً منافع منطقه‌ای ایالات متحده را تضعیف می‌کند. به این ترتیب، احترام به نتیجه یک فرآیند دموکراتیک مشروع، مشروعیت ایالات متحده را در چشم مردم محلی تقویت خواهد کرد. ما مشاهده می‌کنیم که اسلام‌گرایان شاید در سال‌های اخیر در نوعی عقب‌نشینی نسبی انتخاباتی بوده‌اند. با این حال، این گروه‌ها به خوبی سازمان‌دهی شده‌اند که از حمایت مردمی قابل توجهی در جوامع مربوطه خود برخوردارند، و انعطاف‌پذیر و سازگار با شرایط سیاسی در حال تغییر هستند، که به معنای آن است که دوباره نمایش‌های انتخاباتی قوی خواهند داشت. با تغییر اولویت‌های سیاست خارجی ایالات متحده از خاورمیانه، اکنون زمان مناسبی برای سیاست ایالات متحده برای تعامل مداوم با اسلام‌گرایان و ایجاد یک خط پایه برای آینده است.

یکی از این گروه‌های تکفیری که منافع ایالات متحده در منطقه را بیش از پیش به خطر انداخته گروه داعش بود. تهدید منافع آمریکا و متحدانش توسط داعش در جهان به دو صورت بوده است؛

۱. جذب نیروی جهادی از سراسر جهان خصوصا غرب اروپا و آمریکا ۲. بمب گذاری های متعددی که توسط نیروی داعش در اروپا انجام شده است.

- به گزارش سوفان گروپ، داعش به عنوان مظهر تکفیریسلم، تا ژوئن ۲۰۱۴، با جذب نیرو از ۸۱ کشور جهان بزرگترین و پیشرفته ترین شبکه تروریستی در تاریخ بشریت را ایجاد نموده است؛ اما بسیاری نیز از دیگر کشورهای جهان از جمله کشورهای اروپایی و آمریکا بوده اند (کسرای و داوری مقدم، ۱۳۹۴: ۲۰۷).

- گروه تروریستی داعش، هرچند در ابتدا تنها غرب آسیا را منطقه جولان خود قرار دادند؛ اما اقدامات بعدی آنها در کشورهای غربی نشان داد، هیچ جایی از جهان، از حملاتشان در امان نیست. برخی حملات تروریستی در شهرهای مهم اروپا به شرح زیر است: ۲۲ ژوئن ۲۰۱۱، در اسلو (پایتخت نروژ) مرد راستگرای افراطی به نام آندرس بریویک بمبی را منفجر کرد در نتیجه این حملات در مجموع هفتاد و هفت نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند. در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۵، در حملات تروریستی همزمان در پاریس، ۱۳۰ نفر کشته و ۳۶۸ نفر مجروح شدند. مسئولیت این حملات را نیز گروه تروریستی داعش برعهده گرفت. بیست و دوم مارس ۲۰۱۶، در حمله انتحاری در فرودگاه بروکسل (پایتخت بلژیک) در یک ایستگاه مترو ۳۲ نفر جان باختند. در این حملات که مسئولیت آن را داعش برعهده گرفت، ۲۷۰ نفر مجروح شدند (خبرگزاری آنا تولی: ۲۰۱۶).

گروه تروریستی داعش با انجام عملیات های مختلف در منطقه خاورمیانه باعث ناامن سازی در این منطقه شده است. یکی از اهداف مهم داعش، ایجاد نظام سیاسی مورد نظر خویش است که از آن با عنوان «امارت اسلامی» یاد می کنند. پیش شرط تشکیل چنین واحد سیاسی، نابودی دولت های مستقر در جهان اسلام به ویژه خاورمیانه است. سقوط دیکتاتورهای منطقه عامل دیگری است که در تأسیس و قوام داعش مؤثر بوده است. خاورمیانه پس از «بهار عربی» با آشفتگی فزاینده ای هم در سطح ملی و هم در سطح منطقه ای و جهانی مواجه است و بخش بسیار مهمی از این آشفتگی نیز به مسأله دولت مربوط است. شیوه ای که طی آن خاورمیانه پس از این تحولات شکل گرفت، شماری از دولت های بی ثبات بودند که این امر معضلات زیادی را پدید آورد (روحی دهبنه، ۱۳۹۶: ۷۴).

داعش دموکراسی و لیبرالیسم را به هر شکلی که وجود دارد رد و نفی می‌کند. همچنین این گروه بازگشت به هویت خودی و بومی را ترویج می‌کنند که حفظ آن غالباً همراه با افراط و ایجاد هویت‌های مقاوم، در برابر امواج جهانی شدن است. یکی از ارزش‌های لیبرال دموکراسی، سکولاریزاسیون و کنار گذاشتن دین از بطن زندگی جامعه است. منظور از سکولاریزاسیون فرآیندهایی است که به واسطه آن‌ها بخش‌های مختلف جامعه و فرهنگ از سلطه نهادها و نمادهای مذهبی آزاد می‌شوند. از نظر آن‌ها فرآیندهای قانونی و دولتی باید تابع اراده خداوند و سخن او در متون مقدس باشد و در یک سخن، دولت باید تابع خداوند باشد. داعش سکولاریسم را باعث جدایی دین از سیاست می‌داند که موجب گمراهی مسلمانان شده است، از نظر داعش یکی از نتایج سکولاریسم که در اذهان مردم عصر حاضر نفوذ کرده، جدایی دین و دولت و جدایی دین و حکومت است و تلقی کردن از قرآن به عنوان یک کتاب سروده و ذکر به جای یک کتاب که دارای قانون اجرایی و حکومتی است (عباس‌زاده و نخعی، ۱۳۹۸: ۴۹-۴۸).

داعش دموکراسی و آزادی به مفهوم جدید را یکی از مظاهر کفر و عصیان بشر امروز در برابر خداوند می‌داند و در مقابل حکومت ایدئولوژیک فردی یا جمعی اقتدارگرا و توده‌گرا را حکومت طراز اسلام میدانند. توده‌گرایی و حرکت جنبشی از وجوه اصلی جریان بنیادگرا است. در خصوص مفهوم دولت-ملت، داعش مفهوم دولت ملی را رد کرده و ناسیونالیسم به همراه دموکراسی و سکولاریسم را همسان «بت پرستی» می‌داند. تفسیر داعش از دین و مذهب، کلید متحد کردن نیروها برای خلافتشان است که به عنوان یک پروژه مثبت، مؤثر و رو به گسترش نمایانده می‌شود. از نظر داعش؛ اسلام و آموزه‌های اسلامی توان برپایی دولتی اسلامی را دارد. حکومت اسلامی حکومتی است که با مذهب پیوند خورده است، از این منظر، می‌توان بنیادگرایی جدید را واکنشی به تحولات مدرنیته نیز ارزیابی کرد؛ زیرا بنیادگرایی جدید بر این عقیده است که دنیای مدرن با نادیده گرفتن مذهب و حتی زیرپا گذاشتن ارزش‌های مذهبی تنها به دنبال سیطره ارزش‌های جهان شمول (غربی) بر سایر نقاط جهان است (زارعی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۸۴).

د) چالش شکل‌گیری و تقویت محور مقاومت،

ترکیب محور مقاومت اولین بار در واکنش به سخنان جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و معاونش، جان بولتون به کار برده شد که در بهمن ۱۳۸۰ش دولت‌های ایران، عراق، کره شمالی، لیبی،

سوریه و کوبا را محور شرارت خواندند. پس از آن چهره‌های مختلفی از جمله سید علی خامنه‌ای، رهبر انقلاب اسلامی ایران و سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان و افراد سیاسی و مذهبی دیگری از این عبارت در سخنان خود استفاده کرده‌اند.

شکل‌گیری محور مقاومت توسط ایران، حزب‌الله لبنان، حوثی‌های یمن، حماس و جهاد اسلامی فلسطین و شبه‌نظامیان ضدآمریکایی در سوریه و عراق، ساختار منطقه‌ای که غرب برای دهه‌ها در خاورمیانه ایجاد کرده و از آن دفاع کرده بود را با چالشی مستقیم مواجه کرده است. این در حالی است که حمله حماس به اسرائیل (سرزمین‌های اشغالی) در ۷ اکتبر (۱۵ مهر ماه) نشان‌دهنده توانایی‌ها و نفوذ این محور است که از سرزمین‌های فلسطین فراتر رفته و لبنان، سوریه، عراق، یمن و ایران را نیز در بر می‌گیرد. غرب تاکنون ادعا می‌کرد تهران مغز متفکر این شبکه بوده و نگاه راهبردی ایران بر محور مقاومت تاثیر گذار است اما واقعیت این است که حزب‌الله، حماس، حوثی‌ها و شبه‌نظامیان شیعه عراق مستقل از ایران، بر این باورند که واشنگتن و تل‌آویو در کشورهای آنان مداخله می‌کنند. این بدان معناست که آنچه در یکی از کشورهای لبنان، فلسطین، یمن، عراق، سوریه و ایران اتفاق می‌افتد مستقیماً به بقیه مربوط می‌شود.

این محور به‌جای این‌که خود را تحت هدایت ایران ببیند، آنرا متحدی در نظر می‌گیرد که حول محور اهداف راهبردی مشترک بنا شده است. اعضای محور مقاومت معتقدند که همگی در حال جنگ مشترک علیه (رژیم) اسرائیل و به‌طور غیرمستقیم آمریکا هستند. این بدان معناست که نه هشدارها و نه حملات ایالات متحده، این محور را مجبور به توقف مقاومت نخواهد کرد. تا زمانی که شرایط در غزه آرام نشود، فشار بر فلسطینی‌ها در این باریکه کاهش نیابد و مسیری معتبر برای حاکمیت و خودمختاری فلسطین طراحی نشود، ایالات متحده نمی‌تواند خود را از مارپیچ خطرناک این محور نجات دهد. هر یک از اعضای محور مقاومت در سراسر منطقه در عین حال منعکس‌کننده منافع محلی خودشان نیز هستند. به‌عنوان مثال، حزب‌الله به دلیل تمایل به حفاظت از جنوب لبنان در برابر جاه طلبی‌های توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی در این منطقه فعالیت می‌کند. شبه‌نظامیان شیعه در عراق نیز بر خروج نیروهای آمریکایی از کشورشان متمرکز هستند. حوثی‌ها سال‌ها در مقابل حملات نظامی عربستان سعودی و امارات متحده عربی به مردم کشورشان دفاع کرده‌اند. محور مقاومت امیدوار است که محبوبیت جهانی آن نیز افزایش یابد. برای اولین بار در چندین دهه، آرمان

فلسطین در سطح بین‌المللی برجسته شده است، اتفاقی که رهبران محور آن را یک موهبت می‌دانند. مطرح شدن مجدد مسئله فلسطین، (رژیم) اسرائیل و ایالات متحده را منزوی و انتقادات جهانی از استعمار شهرک‌نشینان، اشغالگری و آپارتاید را افزایش داده است. رهبران محور مقاومت از رویارویی با غرب با توجه به افزایش ایده‌های ضدغربی در جهان استقبال کرده‌اند. برای این منظور، رهبران محور مفاهیم غربی را در مرکز پیام‌های خود قرار داده‌اند. اصطلاحات مذهبی مبهم از بین رفته و به جای آن کلمات و عباراتی آشنا از ادبیات حقوق بشر و حقوق بین‌الملل به وجود آمده است.

به عنوان مثال حوثی‌ها ویدئویی به زبان انگلیسی در شبکه‌های اجتماعی منتشر کردند و از محاصره دریای سرخ برای همه کشتی‌های تجاری مرتبط با (رژیم) اسرائیل یا مقصد بنادر این رژیم خبر داده و اعلام کردند: "این عملیات نظامی «به مفاد ماده ۱ کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی پایبند است. این ماده مقرر می‌دارد که همه طرف‌های کنوانسیون موظفند از وقوع نسل‌کشی جلوگیری کنند و مسئولین ارتکاب آن را مجازات کنند.»" این ویدئو با این پیام به پایان رسید: "محاصره (دریایی) زمانی متوقف می‌شود که نسل‌کشی (در غزه) متوقف شود." در ۱۱ فوریه، بریتانیا و ایالات متحده در همان روزی که آفریقای جنوبی پرونده نسل‌کشی خود را علیه (رژیم) اسرائیل در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح کرد، یمن را بمباران کردند. بار دیگر، در سراسر شبکه‌های اجتماعی، این پیام منتشر شد که آفریقای جنوبی و یمن اقداماتی را برای توقف نسل‌کشی انجام می‌دهند، در حالی که لندن و واشنگتن بار دیگر منطقه را برای حمایت از ظلم بمباران می‌کنند. در طول سه ماه گذشته، به ویژه حوثی‌ها با پخش ویدئوهایشان در شبکه اجتماعی تیک‌تاک، محبوبیت جهانی قابل در میان جوانان و نوجوانان نسل زد (Generation Z) پیدا کرده‌اند.

محور مقاومت، در طول ۲۰ سال جنگ ادعایی غرب علیه آنچه تروریسم می‌خواند، یا در سطح بین‌المللی ناشناخته بود یا صرفاً تروریست‌هایی با انگیزه نفرت از غرب در نظر گرفته می‌شدند. اما از ۷ اکتبر و پس از عملیات طوفان الاقصی، این محور توانست خود را با شرایط خاص خود تعریف و با موفقیت اقدامات خود را با جنبش‌های ضد استعماری جهانی پیوند دهد. تا جایی که در همین ماه معترضان انگلیسی علیه سیاست‌های ضد بشری آمریکا و رژیم صهیونیستی در لندن شعار می‌دادند: "یمن، یمن، ما را سربلند کن، کشتی دیگری را برگردان".

با این حال، محور مقاومت در نهایت یک اتحاد نظامی است و لذا اعضای آن در کنار هم قوی‌تر هستند. گروه‌های مقاومت منطقه به دنبال نابودی رژیم صهیونیستی در یک جنگ چند جبهه‌ای هستند. موفقیت حمله حماس و گستردگی واکنش (رژیم) اسرائیل این محور را به تنظیم مجدد اهداف و استراتژی‌های خود واداشت. همه اعضای این محور در جنگ غزه شرکت کرده‌اند و در نتیجه از نظر (رژیم) اسرائیل و دولت آمریکا همگی درگیر این جنگ هستند. این باعث تقویت بیشتر پیوندهای درون محور شده است. اکنون همه آنها به یکدیگر و جلوگیری از پیروزی آشکار اسرائیلی‌ها در غزه وابسته‌اند. سیاست‌گذارانی در ایالات متحده و جاهای دیگر که به دنبال صلح پایدار اسرائیلی-فلسطینی هستند، ممکن است بخواهند ملاحظات زیر را در فرآیندهای تصمیم‌گیری در حال پیشروی لحاظ کنند:

الف- تنظیم مجدد چشم انداز سیاسی: در حال حاضر، هیچ اتفاق نظری در مورد اینکه پایان درگیری قابل قبول چگونه خواهد بود وجود ندارد. ایالات متحده و جامعه بین‌المللی - به ویژه آنهایی که هنوز از راه حل دو کشوری حمایت می‌کنند - می‌توانند برای روشن کردن مجدد جزئیات هدف پایان درگیری تلاش کنند. شتاب حول همکاری منطقه‌ای و عادی‌سازی با اسرائیل می‌تواند فرصت‌هایی را برای پیشرفت در مسئله فلسطین ایجاد کند - با استفاده از چشم‌انداز پذیرش بیشتر منطقه‌ای برای بازگرداندن صلح در دستور کار عمومی اسرائیل، مشارکت مجدد رهبری فلسطین، و ایجاد گام‌های سازنده در یک توالی جدید. برای انجام این کار، بازیگران کلیدی باید صفوف خود را ببندند و یک افق سیاسی یکپارچه و نقشه راه را با گام‌هایی که همه طرف‌ها می‌توانند در جهت حل مناقشه بردارند، تعریف کنند.

ب- درگیر کردن مجدد مردم: در حال حاضر، مردم در مورد مناقشه اسرائیل و فلسطین، خطرات و مزایای راه حل‌ها و مسیرهای پیش رو، درگیر نیستند و اطلاعات ضعیفی دارند. باید یک تلاش واقعی برای اطلاع‌رسانی، مشارکت و ایجاد انگیزه در مردم به سمت پیشرفت و در برابر ناامیدی صورت گیرد. محبوبیت توافق‌نامه ابراهیم در اسرائیل ممکن است فرصتی برای کاهش ناراحتی عمومی در مورد امنیت و مصالحه باشد: اینکه پذیرش اسرائیل توسط دولت‌های عادی‌کننده امنیت اسرائیل را ارتقا می‌دهد و سازش در جهت صلح با فلسطینی‌ها را سودمند و کم‌خطر می‌کند.

ج- بازسازی اعتماد: در حال حاضر، روابط بین رهبری اسرائیل و فلسطین شاید بدترین رابطه از زمان اسلو باشد. برای نشان دادن حسن نیت و بازسازی اعتماد بین طرفین می‌توان کارهای زیادی

انجام داد. رهبری اسرائیل - با حمایت ایالات متحده و بین‌المللی - می‌تواند تعدادی گام برای کاهش تنش با فلسطینی‌ها بردارد (در رابطه با خشونت شهرک‌نشین‌ها، ساخت و ساز/توسعه شهرک‌ها، و چالش‌های وضعیت موجود)، و همچنین گام‌های بزرگ‌تری برای نشان دادن تعهد اعلام شده اسرائیل به "کوچک کردن درگیری": انتقال بخش‌هایی از منطقه C به B یا B به A. اتخاذ تدابیری برای توانمندسازی نیروهای امنیتی فلسطین (پایان دادن به حملات ارتش اسرائیل به منطقه الف)؛ گسترش حرکت و دسترسی فلسطینیان در غزه و کرانه باختری؛ و یافتن راه‌حلی برای رأی دادن مردم بیت المقدس شرقی در انتخابات فلسطین. تشکیلات خودگردان، رهبری و نهادهای فلسطینی باید به محرک‌های بحران مشروعیت عمومی آن پردازند - گام‌هایی به سمت انتخابات، اصلاحات، شفافیت و پاسخگویی بردارند. برای بازسازی اعتماد با اسرائیلی‌ها و جامعه بین‌المللی، تشکیلات خودگردان می‌تواند ابتکار اصلاح کتاب‌های درسی و همچنین تلاشی برای رسیدگی معنادار به نگرانی‌ها در مورد پرداخت‌های زندانیان را در نظر بگیرد.

نتیجه‌گیری

ایالات متحده آمریکا در دوره پس‌ایزده سپتامبر با تمرکز بر رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی در سیاست خارجی اش بر افزایش قدرت به منزله هدف و برای کسب جایگاه هژمونیک در عرصه نظام بین‌الملل تأکید نمود. این هژمونیک‌گرایی تک‌قطب سیاست خارجی سایر کارگزاران را متأثر ساخت. در این راستا پس از یازده سپتامبر شاهد چالش‌هایی در عرصه نظام بین‌الملل و منطقه خاورمیانه هستیم که بخشی از آن مرتبط با فروپاشی نظم مبتنی بر ساختار دوقطبی، و بخش دیگر نیز ناشی از شرایط جدید و نظام بین‌الملل پس‌ایزده سپتامبر است. لذا هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پس‌ایزده سپتامبر با چالش‌های در خاورمیانه روبرو است. یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا، بسط حضور چین در خاورمیانه به عنوان رقیب، رشد گروه‌های تکفیری ضد هژمونیک و شکل‌گیری و تقویت محور مقاومت، مهمترین چالش‌های هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه در دوره پس‌ایزده سپتامبر است. لذا استمرار هژمونیک‌گرایی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه، ارتباط مستقیمی با کاهش چالش‌های مذکور از طریق اجماع بین‌المللی پیرامون الگوی

مطلوب از نظم بین المللی دارد. نظر میرسد که ایالات متحده آمریکا جهت پیشبرد اهداف و حفظ و بسط جایگاه کنونی خود در عرصه نظام بین المللی میباید موارد زیر را مورد توجه قرار دهد:

الف) ایالات متحده هر چند اهداف و مقاصد امپریالیستی را در تلقی و برداشت از خود رد کرده است، اما در بیشتر نقاط جهان به عنوان امپریالیست سلطه گر شناخته میشود. هر چند بخشی از این مسأله، هر قدرت هژمون دیگری در عرصه نظام بینالملل را هم شامل میشود، اما آینده نظام بین الملل مبتنی بر هژمونی آمریکا به این نکته بستگی دارد که کشورها و گروه‌ها، هویت خود را در همکاری با ایالات متحده جستجو خواهند کرد یا اینکه در مخالفت آگاهانه یا ناآگاهانه با آن سعی در یافتن هویتی برای خود خواهند داشت؛

ب) ایالات متحده در فرایند هژمونیک گرایی اش در عرصه نظام بین الملل میبایست تفاوتی قائل شود میان آنچه باید انجام شود، آنچه دوست دارد انجام دهد، آنچه امروزه انجام میشود و آنچه فراتر از توانایی های آن است. موازنه میان موارد مذکور در دنیای متغیر کنونی حائز اهمیت است. در غیر این صورت منابع مادی و فکری خود را تباه خواهد کرد؛

ج) حرکت به سوی ایجاد امپراتوری در نهایت، سبب انحطاط و فروپاشی داخلی در ایالات متحده خواهد شد؛ چرا که در طول زمان، تلاش برای نیل به قدرت مطلق، چارچوب و قیود داخلی را از بین میبرد. به عبارتی امپراتوریهایی نوعی قیصریسم را هم به دنبال دارند؛

د) آمریکا نمیتواند در بلند مدت شعار دموکراسی بدهد و رفتار غیر دموکراتیک در عرصه نظام بین الملل را دامن بزند. آمریکا میبایست ارزشهای خود را نه از طریق تحمیل بلکه از راه پذیرش داوطلبانه، در نظام بین الملل اشاعه و گسترش دهد. و از آنجا که آمریکا به تنهایی نمیتواند مسئولیت سنگین همه جوامع را به تنهایی بر دوش بکشد، رجوع چندجانبه گرایی و تقویت نقش و جایگاه نهادها و سازمانهای بین المللی میتواند مؤثر باشد؛

ه) ایالات متحده جهت مهار موازنه طلبی‌ها در برابر هژمونی اش در عرصه نظام بین الملل، میبایست تلاش کند قدرتهای بزرگ، بویژه چین و روسیه را به نظام نوین بین المللی مد نظرش ملحق نماید. البته این روند در مورد چین و هند در خصوص وابستگی متقابل اقتصادی به جهان سرمایه داری، تا حدودی در حال جریان است؛

و) در نهایت، ایالات متحده میبایست جهت حفظ انسجام و تقویت اقتصاد جهانی، در جهت از بین بردن شکاف میان ملل فقیر و غنی به عنوان یکی از چالش‌های مهم آینده، تلاش کند. این موضوع میتواند با مدنظر قرار دادن خواسته‌های کشورهای در حال توسعه و کمک در جهت ورود این کشورها (از طریق کمک جهت ایجاد بسترهای داخلی این جوامع) به جرگه اقتصاد سرمایه داری صورت پذیرد.

فهرست منابع

- حسن خانی، محمد و مسرور، محمد (۱۳۹۶). ظهور چین: چالش‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بین الملل. پژوهش‌های روابط بین الملل. ۷(۲۴)، ۱۵۹-۱۸۴.
- دعاگویان، داود (۱۳۸۹). گفتمان قدرت در سیاست خارجی اوپاما. به نقل از روزنامه همشهری به آدرس: <https://hamshahrionline.ir/xQ2P>
- دهقانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۳). طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات راهبردی. ۷(۲۵)، ۴۷۵-۶۰۰.
- رضائی، علیرضا (۱۳۹۱). نظم بین المللی در تئوری و عمل. همدان: دانشگاه آزاد اسلامی.
- رضائی، علیرضا (۱۳۹۶). چالش‌های نظام بین الملل پساجنگ سرد و هژمونی ایالات متحده آمریکا. مطالعات سیاسی. ۹(۳۶)، ۲۳-۴۸.
- رضائی، علیرضا (۱۳۹۹). هژمونیک گرایی و رویکردهای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بر مبنای معانی سه گانه هژمونی. راهبرد سیاسی. دوره ۴(۱۳)، ۹۱-۱۱۶.
- روحی دهبینه، مجید (۱۳۹۶). خاورمیانه پس از تحولات ۲۰۱۱ میلادی؛ بحران دولت ملی و نظم منطقه ای. دولت پژوهش. ۳(۱۲)، ۷۱-۱۰۵.
- زارعی، غفار و همکاران (۱۳۹۷). واکاوی شکل‌گیری داعش از منظر تروریسم پسامدرن. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام. ۸(۴)، ۱۷۵-۱۹۵.
- عباس زاده، مهدی و نخعی زرنندی، نصرالله (۱۳۹۸). بررسی شکل‌گیری داعش بر اساس نظریه پسابین‌الملل فرگوسن منزیخ. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۹(۳)، ۳۵-۵۹.
- فلاحی، سارا و حیدری، نصرت (۱۳۹۷). شیوه‌های عملیاتی شدن استراتژی تغییر «باراک اوپاما» در عرصه سیاست خارجی. سیاست جهانی، ۷(۴)، ۲۳۵-۲۶۰.
- کسرای، محمدسالار؛ داوری مقدم، سعیده (۱۳۹۴). برآمدن داعش در خاورمیانه: تحلیل جامعه شناختانه. روابط خارجی، ۷(۱)، ۱۹۱-۲۱۶.
- یوسفی میانجی، عبدالرزاق؛ ده‌شیر، حسین؛ شفیعی، نوذر؛ حاجی‌مینه، رحمت (۱۳۹۹). سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی. ۱۲(۴۲)، ۳۹-۶۵.
- Allison, G. T., & Zelikow, P. (1999). *Essence of decision: Explaining the Cuban Missile Crisis* (2nd ed.). Longman.

- Commuri, Meheer (2023). "One Step Forward, Two Steps Behind: The US Shift Away From the Middle East". Perry World House Undergraduate Essay Prize. May 17
<https://global.upenn.edu/perryworldhouse/news/one-step-forward-two-steps-behind-us-shift-away-middle-east>
- Jackson, Robert J. & Towle, Philip (2006). *Temptations of Power the United States in Global Politics after 9/11*. London: Palgrave Macmillan.
- Crowley, Stephen (2016). "Transcript: Donald Trump's Foreign Policy Speech". *The New York Times*. April 27.
- Fukuyama, Francis (2006). "The Clash of Cultures and American Hegemony", In www.the.american-interest.com
- Nye, Joseph (1997). *Understanding International Conflicts*. New York: Wesley Longman.